فقه: زکات، جلسه 63: سه‌شنبه 21/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

عبارت مرحوم صاحب جواهر را می‌خواندیم، ایشان فرمودند که ما در مورد غلات باید خلاصه روایات را حمل بر ندب کنیم، روایتی که وجوب را اثبات کرده. روایاتی که، بعد ایشان اشاره کردند که علما در مورد مواشی هم تصریح کردند که: «فلا محيص للفقيه عن حمله على الندب حينئذ كما صرح به من عرفت، إلا أنه قد صرح به أيضا في المواشي، و لم نعرف»

یعنی صرّح به یعنی صرح به من عرفت.

«و لم نعرف له دليلا سوى دعوى الإجماع المركب على مساواة حكمها للغلات وجوبا أو ندبا، و دون ثبوتها خرط القتاد»

مرحوم صاحب جواهر استحباب را به خلاصه، استحباب که متن شرایع هست، یستحب الزکات فی غلاة الطفل او مواشیه از فاضل و شهیدان و کرکی و متأخرین نقل می‌کند. خب این متأخرین که این استحباب را فرمودند در غلات، در مواشی هم فرمودند. می‌گوید ما در مورد مواشی دلیل نداریم. البته عدم وجوب در غلات را خیلی‌ها گفتند. حالا من عبارتشان را می‌خوانم، یعنی مجموع نقل اقوال را عرض می‌کنم. اما آن‌که اوّلین کسی که تصریح به استحباب کرده و بعد از آن استحباب را ادامه دادند مرحوم محقق هست در شرایع. محقق در شرایع این مطلب را آورده. البته در مختصر و معتبر نسبت به این دو تا مطلب که غلات و مواشی که حکم واحد داشته باشند متفاوت رفتار کرده به خصوص در معتبر که تصریح می‌کند که این دو تا حکمشان واحد نیست، در چیز هم همینجور استفاده می‌شود حالا عبارت‌هایشان را می‌خوانم.

خدمت شما عرض کنم اینجا خب عبارت را ادامه می‌دهد و آخرش یک تعبیری دارد، می‌گوید که: «بل ربما كان ظاهر من تقدمهم كالصدوقين و المرتضى و ابن أبي عقيل و غيرهم نفي الندب أيضا.» می‌گوید: «و دون ثبوتها خرط القتاد، خصوصا في نحو المقام الذي لا يتسامح في دليل الندب فيه باعتبار معارضته بدليل حرمة التصرف و خصوصا مع عدم تعرض كثير للندب فيهما معا، بل ربما ظهر من بعض من نفي الوجوب كابن إدريس الحرمة، و به جزم العلامة الطباطبائي في مصابيحه بعد أن ادعى عدم التصريح به قبل الفاضلين»

فاضلین یعنی محقق و علامه.

«بل ربما كان ظاهر من تقدمهم كالصدوقين و المرتضى و ابن أبي عقيل و غيرهم نفي الندب أيضا»

نه تنها وجوب را می‌خواهند نفی کنند، ندب را هم می‌خواهند نفی کنند.

«و من ذلك يعلم حينئذ ما في عبارة النافع في الغلات من أن الأحوط الوجوب، فتأمل.»

حالا من اوّل عبارت، یعنی جمع‌بندی در مورد اقوال را عرض بکنم که جمع‌بندی کردم بعد می‌آیم در مورد عبارت محقق در مختصر و معتبر که شرح مختصر هست یک توضیحی که ایشان اشکال کرده در مورد آن توضیح عرض می‌کنم. من عبارت جمع‌بندی اقوال را اینجور نوشتم: «فی الزکاة فی غلاة الاطفال و انعامهم قولان للاصحاب الاول الوجوب کما افتیٰ به المفید فی المقنعه و الاشراف و کذا الحلبی فی الکافی ظاهراً فی الغلاة و مصرّحاً فی الانعام و قال بالوجوب فیهما» یعنی هم در غلات هم در انعام «الشیخ فی النهایة و الجمل و العقود و الاقتصاد و الخلاف و المبسوط و مصباح المتهجد و فی الغلاة فی التهذیبین.»

البته این‌که در غلات ایشان گفته مفهوم ندارد، چون روایات آن که تصریح دارد روایتی که ایشان تمسک می‌کند در غلات است. حالا در مورد مواشی نظرش چی است، حالا به اجماع مرکب می‌خواهد آن را اثبات کند چی، ندارد، در تهذیبین خب بالأخره آن نص خود روایت را دارد و بابی هم که در استبصار دارد فی وجوب الزکاة فی غلاة الاطفال یک همچین چیزی است، باب را اصلاً اختصاص می‌دهد به غلات و در مورد مواشی هیچ صحبتی نمی‌کند حالا واجب هست یا واجب نیست چون روایات مصرّح نیست به خاطر همین ایشان در تهذیب چون فتواهایی که صریحاً از روایت استفاده می‌شده را آورده.

و قال بالوجوب فیهما ابن البرّاج فی المهذب. فیهما یعنی همان غلات و انعام. و الراوندی فی فقه القرآن و ابن حمزة فی الوسیلة و کذا فی الواسطة علی ما یبدو. کتاب واسطه در دست ما نیست. ابن حمزه دو تا کتاب داشته، یکی وسیله بوده یکی واسطه بوده. عبارتی را مرحوم فخر المحققین از ابن براج نقل کرده، این عبارت در وسیله نیست. علی القاعده باید از واسطه نقل کرده باشد همچنان که مرحوم سید جواد عاملی در مفتاح الکرامة اشاره کرده که این باید،‌این عبارت از واسطه نقل شده باشد. عبارتش هم این هست، در ایضاح الفوائد، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۸ در ذیل کلام مصنف

«و يستحب في غلات الطفل و انعامه على رأى.»

ایضاح الفوائد شرح قواعد است یعنی حاشیه بر قواعد است.

و مرحوم علامه در غلاة اطفال و انعامشان قائل به استحباب زکات شدند. می‌گوید قال ابن حمزة، در مفتاح الکرامة جلد ۷، صفحۀ ۷، می‌گوید و لعلّه فی الواسطة تجب فی اموال الطفل» یا «الصبی»، نسخه بدل «و لم یذکر المجنون» این می‌گوید فقط در مورد طفل است. حالا ما مجنون را دوباره در موردش صحبت می‌کنیم. لما صحّ عنهما علیهما السلام انهما قالا مال الطفل لیس علیه فی العین الصامت شیءٌ و اما الغلاة فان علیه الصدقة واجبة قال فیجب. حالا این یجب اینجا در نسخۀ چاپی ایضاح الفوائد دارد که در مفتاح الکرامة فالتجب ذکر کرده که باید همان فتجب باشد.

لیس علیه فی العین الصامت. آن عین صامت در ایضاح الفوائد دارد، در مفتاح الکرامة فی العین و الصامت نقل کرده از ایضاح الفوائد که همین عین و الصامت باید درست باشد در مصادر حدیثی هم عین و صامت هست. آن روایت ابی بصیر و زرارة، روایت محمد بن مسلم و زرارة عین و صامت دارد.

فیجب که باید فتجب باشد. فی الانعام بالاجماع المرکب. این تعبیری هست که ایشان آنجا دارد. و الاجماع المرکب هست بین انعام و چیز کأنّ فرقی نیست.

خب داشتم عبارت را می‌خواندم، و ابن حمزة فی الوسیلة و کذا فی الواسطة علی ما یبدو. علی ما یبدو اشاره به این است که نقلی که ایضاح کرده باید از واسطه باشد. و ابن زهرة فی الغنیة و الکیدری فی مصباح الشیعة و ابن سعید فی الجامع للشرایع و قد نسبه فی المسائل الناصریات الی اکثر اصحابنا. این عبارتی هست که در مورد وجوب هست.

الثانی عدم الوجوب و هو ظاهر فقه الرضا. چون اینها هیچ ذکر نکردند که در مال صبی زکات هست و اینها، ظاهرش این است که زکات را واجب نمی‌دانند و به‌طور کلی زکات خب اگر در مال صبی زکات باشد باید ذکر کنند و الا ذکر نکردند. و هو ظاهر فقه الرضا و علی بن بابویه و ابن موسی ۱۱:۱۱ الفقیه و المقنع و ابن ابی عقیل و کذا ابن الجنید. نوشتم و فی کلامه نوعٌ من الاجمال فلاحظ. که عبارت ابن جنید را خواندم قبلاً اجمالش را هم عرض کردم که چی است. و السید المرتضی فی جمل العلم و العمل و هو ظاهر کلام ابن البرّاج فی شرحه ایضاً.

شرح جمل العلم و العمل سید مرتضی در این جامع الفقه نیامده ولی در، حالا احتمالاً در چیزهای بعدی‌اش اضافه می‌شود در، من حالا جامع الفقه-ی که می‌گویم همان نسخۀ اخیرش نمی‌گویم نسخه‌ای که الآن در دست هست را می‌گویم. در این نسخۀ ۲.۵ آن نیامده، ولی در آثار سید مرتضی این شرح جمل، چون جمل مال سید مرتضی است، شرح جمل ابن برّاج هم ذکر شده که من از آنجا نقل می‌کنم. این چاپ دانشگاه مشهد چاپ شده آقای کاظم مدیر چانه‌چی چاپ کرده ولی من از همین سی دی آثار سید مرتضی نقل می‌کنم.

ابن براج در شرحش عبارت آن راهم ذکر بکنم بد نیست. خود سید مرتضی در جمل العلم می‌گوید الزکاة تجب علی الاحرار البالغین المسلمین الموسرین.

ابن برّاج در شرحش، صفحۀ ۲۴۲ می‌گوید اعلم ان الزکاة یجب علی کل حرٍّ مکلّفٍ مالک للنساء.

این مکلّفٍ ظاهراً یعنی به اصطلاح همین بالغین، به جای بالغین، کلمۀ مکلفٍ را به کار بردند. و قیدی هم نکرده که در بعضی اقسامش یک همچین شرطی نیست. ولی در مهذّبش این شکلی نیست، مهذّبش فرق گذاشته بین غلات و انعام و طلا و نقره که در طلا و نقره بلوغ شرط است ولی در غلات و انعام بلوغ شرط نیست و زکات واجب است.

و لعله المستفاد من الناصریات. ناصریات هم ایشان ادلۀ وجوب را مناقشه کرده و هیچ چیزی هم نکرده، در مورد وجوب دلیل نیاورده، ظاهرش این است که می‌خواهد وجوب را بپذیرد.

و قد قال به، یعنی بعدم الوجوب، سلّار فی المراسم و ابن ادریس فی السرائر و کذا المحقق فی الشرایع مصرّحاً باستحباب الزکات فی غلات الطفل و مواشیه.

تا قبل از محقق کسی تصریح به استحباب نکرده بوده، اوّلین کسی که تصریح به استحباب زکات در غلات طفل و مواشیه کرده محقق هست در شرایع. البته قبل از ایشان مرحوم سلّار در مراسم اشاره به استحباب کرده، ولی به نحو تقدیری. می‌گوید اما من تجب علیه زکات فهم الاحرار العقلاء البالغون المالکون للنساء فان صحّت الروایة بوجوب الزکاة فی اموال الاطفال حملناه علی الندب. اگر روایتی که در وجوب زکات در اموال اطفال هست صحیح باشد حملناه علی الندب. حالا این یک همچین عبارتی دارد کأنّ در خود صحت روایت هم تردید دارد، ولی می‌گوید اگر هم صحیح باشد محمول بر ندب است. ولی کسی که صریحاً فتوای به استحباب داده در غلات طفل و مواشیه، این محقق هست در شرایع.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۵:۲۷

استاد: که همان زراره و محمد بن مسلم باید بگوید، همان را علی القاعده مرادش است. ولی حالا چرا این شکلی کرده. به هر حال عبارت این است من حالا اشکالش را نمی‌خواهم بگویم این واقعاً چی. این عبارتش این است، می‌گویم کسی که به استحباب فتوا داده باشد صریحاً محقق هست در شرایع.

و قد تردد فی المختصر النافع فی ثبوت الزکاة فی غلات الطفل و افتیٰ بالعدم فی مواشیه.

اوّلین کسی هم هست که بین غلات و مواشیه دارد تفصیل قائل می‌شود.

حیث قال و فی وجوب الزکاة فی غلات الطفل روایتان احوطهما الوجوب. و قیل تجب فی مواشیهم و لیس بمعتمدٍ.

در مورد مواشیه را دیگر اصلاً می‌گوید معتمد نیست، واجب نیست. ولی در غلات را با تردید می‌گوید احوطهما الوجوب.

حالا این‌که ایشان قائل به وجوب شده یک توضیحی در مورد این وجوب کشف الرموز داده، فاضل آبی که شرح مختصر نافع است، آن را مراجعه کنید من به آن توضیح کار ندارم. توضیحی که. مختصر را که مرحوم محقق نوشته، فاضل آبی در زمان همان محقق شرح کرده. بعد خود محقق کتابش را شرح کرده. من تصور می‌کنم نپسندیده چیز را کافی ندانسته خودش شرح کرده و البته ایشان به حج ظاهراً رسیده که از دنیا رفته و ادامه پیدا نکرده.

در معتبر، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۷ اینجور دارد: و فی وجوب الزکاة فی غلات الطفل روایتان. این عبارت مختصر بود. عبارت معتبر این ست: و فی زکاة غلاتهما روایتان احدهما الوجوب. بعد می‌گوید کی‌ها قائل به این هستند. و الاخریٰ الاستحباب ذهب الیه علم الهدیٰ و سلّار و الحسن بن ابی عقیل العمانی و ظاهر کلام ابن جنید.

من این‌که اینها به استحباب تصریح کرده باشند ندیدم، عرض کردم قائل به عدم وجوب هستند، ولی این‌که قائل به استحباب هم باشند این دو تا با همدیگر فرق دارد، مجرد این‌که قائل به عدم وجوب هستند لازمه‌اش استحباب نیست و اینجا استحباب مهم است، چون اگر استحباب نباشد ولی نمی‌تواند در مال صبی تصرّف کند. استحبابی هست که صاحب جواهر هم فرمودند اینجا جای تسامح نیست. این است که از عبارت علم الهدی و سلار. عبارت حسن بن ابی عقیل که در دست ما نیست نمی‌دانیم عبارت چی است ولی از عبارت دیگران که دست ما هست یا برای ما نقل کردند عدم الوجوب استفاده می‌شود نه استحباب. بعد ایشان کأنّه شاید اصل استحباب را مسلم می‌دانسته، کأنّ چون یک روایتی در مسأله هست، می‌گوید این روایت را به هر حال باید بهش اخذ کرد. اگر هم کسی بهش اخذ می‌کند یا باید به خودش فتویٰ بدهد، به ظاهرش فتویٰ بدهد یا حمل بر استحباب کند. بالأخره این روایت را نمی‌شود کنار گذاشت. و روی همین جهت ایشان می‌گوید احوطهما الوجوب. این را توجه بفرمایید.

صاحب جواهر اشکال کرده به محقق که شما چرا احوطهما الوجوب گفتید؟ اینجا جای احتیاط نیست. چون استحبابش ثابت نیست، اصل استحباب باید دلیل داشته باشیم و امثال اینها. نه، بعد یک فتأمّلی دارد شاید وجه فتأمّل همین مطلبی هست که من می‌خواهم عرض کنم. آن این است که ایشان مفروغ عنه می‌دانست که اصل استحباب مسلّم است، روایت می‌گوید فامّا الغلات فانّ علیه الزکاة واجبه. این واجبه را یا باید بهش فتویٰ داد یا. معارض نمی‌داند. می‌گوید این اگر قابل عمل باشد باید به وجوبش فتویٰ داد. اگر قابل عمل هم نباشد باید حمل بر استحباب کرد، نه این‌که این را گفتش که قابل عمل نیست. این را باید حمل به استحباب کرد. حمل به استحباب هم که شد با روایت، این معنایش این است که می‌شود بهش. پس بنابراین اگر کسی ولی می‌تواند حتماً در مال طفل تصرّف کند. نمی‌دانیم واجب است بر ولی تصرّف کردن یا مستحب است تصرّف کردن. احتیاط این هست که بر طبق این رفتار بکند. این چیزی که هست این شکلی است.

البته ایشان اینجوری دارد. در معتبر در ادامه‌اش اینطوری است، می‌گوید و القول و فی زکاة غلاتهما روایتان احوطهما، در مختصر نافع داشت و فی وجوب الزکاة فی غلات الطفل روایتان احوطهما الوجوب. این را در معتبر توضیح می‌دهد. می‌گوید القول بالوجوب فیه احتیاطٌ و معنا قولنا الوجوب احوط ای دلیله الاحتیاط لکن الاحتیاط لیس دلیلاً تامًا اذ لم یسلم من المعارضة. می‌گوید کأنّ. این مراد ایشان ظاهراً این است که از یک طرف ادلۀ احتیاط داریم، از یک طرف ادله‌ای که گفته برائت، رفع ما لا یعلمون امثال اینها.

شاگرد: یا احتیاط

استاد: نه مراد این علی القاعده نیست. و می‌خواهد همین را بگوید، چون اگر بحث احتیاط در مال طفل و اینها را بخواهد مطرح کند نمی‌تواند بگوید احوطهما الوجوب. چون آن اصلاً باید بگوید که تصرّف نکند، احتیاط در عدم الوجوب است، آن احتیاطش در این هست که اصلاً متعرّض مال طفل نشوند. ایشان احوطهما الوجوب را دارد توضیح می‌دهد. من فکر می‌کنم ایشان می‌خواهد این را بگوید، می‌گوید یک سری ادله داریم گفته که شما احتیاط کنید و امثال اینها. یک عده ادلۀ دیگر هم گفته که احتیاط لازم نیست بکنید، برائت و امثال اینها. از توش استحباب احتیاط استفاده می‌شود، وجوب در نمی‌آید. نتیجه‌اش این است که ایشان می‌خواهد بگوید خوب است که اینجا ما این کار را انجام بدهیم. وجوب که می‌گوییم احوطهما الوجوب یعنی عمل کردن به این شیء مستحب است، خوب است. این مجموع. یعنی این تعبیری که متأخرین دارند که می‌گویند که احتیاط در عمل به چیز هست. این احتیاط هم عرض کردم باید اینجوری توضیحش بدهیم کأنّ اصل این‌که استحبابش مسلم هست نمی‌دانیم، یعنی جواز تصرّف ولی در مال طفل مسلم است. نمی‌دانیم این جواز به استحباب است یا به وجوب است؟ خب احتیاط این است که انسان وجوب را بگیرد که حتماً عمل کرده باشد. چون می‌شود احتیاط استحبابی. بنابراین این کلام.

البته بعد می‌گوید و قال الشیخان، که یعنی مفید و شیخ طوسی یجب فی مواشی الاطفال الزکاة کما تجب فی غلاتهم و تابعهم جماعة من الاصحاب و عندی فی ذلک توقفٌ لأنّا نطالبهم بدلیل ذلک. البته تعبیر توقفٌ دارد ولی توضیح بعدی‌اش این است که می‌خواهد بگوید یعنی فتوا نمی‌دهم. اصلاً زکات ندارد. می‌گوید لأنّا نطالبهم بدلیل ذلک و الاولیٰ انّه لا زکاة فی مواشیه. اولیٰ اینجا یعنی اقویٰ. این نکته را هم عرض بکنم، اولیٰ را یک موقعی در جایی می‌گویند مثلاً اولیٰ ترک هذا العمل، این یعنی ترک این عمل مستحب است. یک موقعی اولیٰ را به آن قول می‌زنند. هذا القول هو الاولیٰ. اینجا یعنی فتویٰ دارد می‌دهد. فتوای به، و الاولیٰ انّه لا زکاة فی مواشیهم عملاً بالاصل السلیم عن المعارض و لما ذکرناه من الوجوه الدالّة علی عدم وجود علی الطفل. که می‌گوید در مواشی‌شان زکات نیست و استحبابش را هم دیگر نمی‌شود اثبات کرد در مواشی اینها.

این است که به نظر می‌رسد در مواشی انصافش این است که خیلی مشکل هست که حتی استحبابش هم بتوانیم اثبات کنیم و اصل اوّلی این است که نشود به مال طفل تعرّض کرد و قاعده این هست که ما در مواشی حتی قائل به استحباب هم نشویم، همچنان که مرحوم صاحب جواهر فرموده.

اینجا من در بحث‌هایی که اینجا هست عبارت‌های فقها را نمی‌خواهم نقل کنم فقط یک عبارتی در فقه القرآن راوندی هست آن را به دلیل این‌که یک استدلال جدیدی در اینجا وجود دارد من می‌خواهم بیاورم نشد یک مقداری کنترل کنم ببینم که این عبارت‌ها از خودش است یا از دیگران است، چون مرحوم راوندی در فقه القرآن، قالب روایت‌هایی که در فقه القرآن آورده یا از شیخ طوسی هست یا از سید مرتضی هست، عبارت‌های از خودش شاید خیلی نادر باشد توش اینها، این است که من فرصت نکردم کامل مراجعه کنم، حالا ببینید من، حدس می‌زنم بعضی چیزهایش مال خودش نباشد، ولی شاید بعضی‌هایش مال خودش باشد. این را حالا من عبارت را می‌خوانم، بعداً خود شما مراجعه می‌کنید می‌بینید در سایر عبارت‌ها این مطالبش هست قسمتی‌اش یا همه‌اش هست یا نیست. به هر حال من فعلاً به راوندی نسبت می‌دهم.

فقه القرآن راوندی، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۱ ایشان این می‌گوید، می‌گوید:

«و لا زكاة واجب في صامت أموال الصبيان و تجب فيهما»

در این نسخۀ کامپیوتر فیهما دارد. این فیهما غلط است، فیما است.

«عدا ذلك من أنعامهم و غلاتهم و ثمارهم»

شاگرد: در مقنعۀ مفید، عین عبارت در مقنعۀ مفید

استاد: «و بهذا نصوص عن آل محمد علیهم السلام» این را هم دارد؟

شاگرد:

استاد: آها.

«و يؤيدها قوله تعالى وَ أَقِيمُوا الصَّلٰاةَ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ فخوطب بالزكاة من خوطب بالصلاة و الصبي غير مخاطب بالصلاة و قوله خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا و الصبي لا يحتاج إلى التطهير»

همان استدلالی که قبلاً عرض کردم. من عرض کردم تطهیر این آیۀ شریفه اگر ظهور نداشته باشد در اختصاص به کبار لا اقل ظهور در آن طرف ندارد، تطهیر یک معنای شایعش این است که تطهیر از ذنب مراد باشد نه تطهیر از آن یک نوع به هر حال عدم کمالی که در مال باشد کأنّ مال با وسیلۀ این تطهیر مقام بالاتری. نه تطهیر اگر ظهور نداشته باشد که بعید هم نیست که اگر ظهور، تطهیر، تطهیر از ذنب هست لا اقل ظهور در آن طرفش ندارد قطعاً از آیۀ شریفه برای وجوب زکات برای غیر صبیان چیزی نمی‌شود استفاده کرد. برای صبیان نمی‌شود استفادۀ وجوب کرد.

شاگرد: مستحب زکات باشد تطهیر نمی‌شود؟

استاد: تطهیر از ذنب نیست.

شاگرد: می‌خواهم بگویم، ائتما الزکاة این است که اعم از تطهیرش

استاد: نه اینجور نیست. نه خذ من اموالهم صدقةً امر به پیغمبر هست که حتماً بگیر. جایی که مستحب است امر وجوبی هم وجود ندارد.

«إذ لا ذنب له و لا تكليف عليه. فأما زكاة حرثه و نعمه فمأخوذ من قوله وَ الَّذِينَ فِي أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ و قد ثبت أن القرآن لا يتناقض و لم[[1]](#footnote-1) يختلف معانيه و لم يكن طريق إلى الملاءمة بين معانيه إلا على الوجه الذي ذكرناه مع وفاق السنة علی[[2]](#footnote-2) ذلك له.»

ایشان «وَ الَّذِينَ فِي أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ» را یک معنای عام گرفته. می‌گوید این اعم از این است که برای صغار باشد یا کبار باشد، همۀ اینها را شامل می‌شود. و صغار را هم شامل می‌شود. خب حالا که مراد از این حق معلومی که در اموالشان هست چی است؟ می‌گوید سنت تعیین کرده که آن اموالی که درش حق معلوم هست مراد غلات و انعام است. ولی در ذهب و فضه نیست کأنّ اصل آیه فی الجمله زکات بودن را بیان می‌کند اما در کدام یک از اموالشان؟ این را از سنت استفاده می‌شود.

البته حالا من آیۀ شریفه به نظرم، یادتان هست در چه سوره‌ای هست و اینها؟ این را ما

شاگرد: معارج

استاد: به نظرم در دو تا سوره، حقٌ معلوم هست.

سورۀ معارج

شاگرد: صفحۀ‌ ۵۶۹

استاد: بله. این به نظر می‌رسد که اصلاً مال کبار باشد نه مال صغار. من حالا آیۀ شریفه را می‌خوانم. ان الانسان خلق حلوئا اذا مسّه الشر جذوعا و اذا

«**إِنَّ اْلإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعًا (19) إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (20) وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (21) إِلاَّ الْمُصَلِّينَ (22) الَّذينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (23) وَ الَّذينَ في أَمْوالِهِمْ حَقُّ مَعْلُومٌ (24) لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (25) وَ الَّذينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (26) وَ الَّذينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (27) إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (28) وَ الَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ (29) إِلاّ عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومينَ (30) فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ (31) وَ الَّذينَ هُمْ ِلأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ (32) وَ الَّذينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ (33) وَ الَّذينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ (34) أُولئِكَ في جَنّاتٍ مُكْرَمُونَ(35)**»

این خیلی از قطعات این آیه اختصاص دارد به بزرگ‌ترها و تعمیم ندارد.

شاگرد: ۵۲۱، سورۀ ذاریات

استاد: اما ۵۲۱.

شاگرد: «**وَ في أَمْوالِهِمْ حَقُّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (19)**»

استاد:

«**إِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ (15) آخِذينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُحْسِنينَ (16) كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ (17) وَ بِاْلأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (18)**»

استغفار می‌کنند

«**وَ في أَمْوالِهِمْ حَقُّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (19)**»

این است که این هم، این‌که ما بگوییم در مورد صغار هست و امثال اینها، نه آن استغفار و اینها در مورد کبار هست. این است که هیچ یک از این دو تا آیه در مورد صغار و مجانین و اینها نمی‌شود به اینها تمسک کرد. ولی حالا ایشان این عبارت را دارند دیگر. و اصلاً و فی اموالهم حق معلوم ما حالا صرفنظر از این‌که بحث حق معلوم از روایات استفاده می‌شد که اصلاً ربطی به زکات ندارد و آن بحث‌هایش را قبلاً کردیم. ولی حالا منهای آن بحث روایات و اینها می‌خواهم بگویم خود آیه در مورد صغار ازش استفاده نمی‌شود.

شاگرد: سورۀ معارج ابتدایش با الانسان شروع می‌شود. «**إِنَّ اْلإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعًا**»

استاد: بله، ولو انسان هست، ولی در مقام بیان این نیست که همۀ انسان‌ها این احکام را دارند. این احکامی که هست بعضی‌هایش اختصاص دارد به یک قسم خاصی. در این فضایی که اختصاص دارد بعضی‌هایش به یک قسم خاصی نمی‌شود این را در مورد اطفال اثبات کرد، به خصوص با توجه به این‌که در مورد اموال قطعاً اطلاق ندارد. خود ایشان می‌گفت به قرینۀ سنت مراد از اموالش خصوص غلات و انعام است، اگر خصوص غلات و انعام باشد در مقام بیان این جهت نباشد خب در مورد این‌که اموال چه کسانی، حالا بزرگ‌ترها هم، اموال همۀ افراد که زکات که ندارد. اموال، شرایطی دارد. این آیه اصلاً در مقام این جهاتش نیست که حالا شرایط وجوب چی هست؟ و برای چه کسانی واجب هست؟ در چه چیزهایی واجب هست. این به اینجور چیزها اصلاً نباید تمسک کرد برای این بحث.

شاگرد: نابالغ می‌تواند استغفار کند

استاد: استغفار ظاهرش این است گناهی که طرف مرتکب شده. این که در مورد گناه، «**الَّذينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ**»، استغفار به کار بردن استغفر الله مشکلی ندارد ولی حقیقت استغفار به حمل شایع یعنی طلب غفران از خدا کردن این مال کسی هست که خب گناه کرده باشد که طلب غفران کند. عیب ندارد الفاظ آن را به کار بردن مستحب هم شاید باشد.

شاگرد: استغفار پیامبر

استاد: اشکال نه، ظاهر استغفار این هست که حالا در مورد پیامبر و امثال اینها، آنها را نمی‌خواهم بگویم. آنها به یک معنا حقیقت استغفار نیست. آنها یک نوع به کار بردن الفاظ استغفار هست به داعی این‌که به هر حال یک نوع علوّ مقام برای پیغمبر و اینها حاصل می‌شود. ولی حقیقت استغفار در مورد پیغمبر هم خب معنا ندارد دیگر. استغفار به معنای اینکه طلب غفران ذنوب که خب معنا ندارد دیگر. من غیر ذنبٍ. می‌گوید کان یستغفر کل یوم سبعین مرّاً من غیر ذنبٍ. ولی یستغفرون ظاهرش استغفار، یعنی کسانی هست که زمینۀ چیز درشان وجود داشته باشد. علی ای تقدیر می‌خواهم بگویم اطلاق ندارد که ما بگوییم استغفار را بخواهیم بگوییم حتماً مراد از استغفار به کار بردن الفاظ استغفار هست بدون حقیقت استغفار. یک همچین اطلاقی خب ندارد دیگر. خب این بحث تمام.

بحث مجانین را فردا صحبت می‌کنیم، محصّل عرض ما این شد که در مورد غلات مستحب است، در مورد مواشی استحبابش هم ثابت نیست. اما مجانین فردا در موردش صحبت می‌کنیم. مجانین هم تقریباً بحث خاصی ندارد. مجانین حتی نه در غلات، نه در، هیچکدامش دلیل خاصی ما نداریم نه در مورد غلات نه مواشی که چیزی داشتیم، مطلبی را بشود اثبات کرد. و آن هم تقریباً روشن است که اصل استحبابش هم ثابت نیست. حالا یک بیاناتی مرحوم محقق در معتبر دارد، آن را خودتان مراجعه کنید که می‌گوید بین صغیر و مجنون تفاوتی هست و نمی‌شود الغاء خصوصیت هم کرد. آن را حالا من حالا آن بحث‌هایش را هم کار ندارم. به هر حال در مورد مجانین نه در غلاتش و نه در مواشی‌اش هیچکدامش نمی‌شود. نه واجب است نه مستحب. اصلاً استحبابش هم ثابت نیست. این است که. ببینید اطلاقات ادلۀ وضع نسبت به اموال مجانین روشن نیست. اینجور نیست که ما از همان. چون عرض کردیم ادلۀ احکام وضعیه‌اش اطلاق لفظی ندارد. اطلاق مقامی اینجور نیست که از همان ادله اگر ذکر نکنند فهمیده بشود که در مورد مجانین هم ثابت است. اطلاق ولو مجموع ادله و امثال اینها به خصوص با توجه به تفصیل‌هایی که در اینجا در مورد صبیان هست، درمورد صبیان و امثال اینها، در مورد مجانین اگر قرار باشد وجوبی باشد باید ذکر بشود. اینجور نیست که در مورد مجانین بگوییم که کافی هست به همان طفل چیز کردن نه اینها خیلی دشوار هست. این است به نظر می‌رسد که به هر حال احتیاطش هم در همین هست که اموال مجانین را بهش تصرّف نشود. مجموع این مطلب این هست که در مورد مجانین هم بحث، بحث روشنی است. حالا دیگر یک سری فروع مطلب هست که آنها را فردا ان شاء الله.

من می‌خواستم حالا فرصت نکردم در مورد اقوال عامه هم یک نگاهی بکنم، قبلاً نقل کردم اقوال عامه را، ولی بعضی از نکاتی را که بعضی از دوستان ما اشاره کردند آنها را ببینم، بعضی چیزهای تکمیلی‌اش را اگر وجود داشته باشد آنها را هم تکمیل کنم یا نه. البته تقریباً بحث چیزی وجود ندارد، بحثی که اثرگذار باشد در نتیجۀ بحث نیست. ولی اگر احیاناً رسیدم آنها را هم تکمیل کردم خدمت دوستان عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت در نسخه نرم افزار جامع فقه ۲.۵: «لا» [↑](#footnote-ref-1)
2. عبارت در نسخه نرم افزار جامع فقه ۲.۵: «في» [↑](#footnote-ref-2)